

آن قدر خوب که نمی تواند واقعی باشد

مجموعه داستان

برگزیده آثار جا بزه ا. هنری ۲۰۱۷
ترجمه سائده رحمان دوست

آن قدر خوب که نمی‌تواند واقعی باشد. مجموعه داستان.
برگزیدگان جایزه ا. هنری ۲۰۱۷ / ترجمه مائده رحماندوست. ویراستار لورا فورمن.

تهران: کتاب نیستان، ۱۳۹۸.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۸-۶۷۷-۰

مجموعه داستان برگزیدگان ا. هنری ۲۰۱۷

عنوان اصلی The Pen / O. Henry Prize stories

رحماندوست، مائده، مترجم.

PS ۶۵۹ / ۵

۸۱۳ / ۶۰۸

۵۷۵۸۷۹

آن قدر خوب که نمی‌تواند واقعی باشد

برگزیدگان جایزه ا. هنری ۲۰۱۷

مترجم: مائده رحماندوست

ویراستار: لورا فورمن

(دانشگاه پیام نور)

طرح جلد از فرزاد ادیبی

کتاب نیستان

چاپ اول ۱۳۹۸ ۸۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۸-۶۷۷-۰

چاپ و صحافی: سپیدار

نیستان: ۵-۲۲۶۱۲۴۴۳

۵۳۰۰۰ تومان

ارتباط با شما ۳۰۰۰۸۵۵۲

www.neyestanbook.com

فهرست

۷.....	مقدمه
۱۹.....	آن قدر خوب که نمی تواند واقعی باشد اثر میشل هانیون
۴۱.....	چیزی برای زنی جوان اثر جنویو پلانکت
۵۸.....	مرد بودایی اثر آلان رُسی
۷۷.....	حمایت اثر پائولا پرونی
۸۷.....	باغچه در شب اثر شروتی سوامی
۹۳.....	یک بی رحمی اثر کوین باری
۱۰۱.....	باغ شناور اثر ماری لاجپیل
۱۲۱.....	مسافر قابل اعتماد اثر جوزف اوئیل
۱۳۲.....	نقطه آبی اثر کیث ایسنر
۱۵۳.....	شیر اثر ویل ویتزل
۱۵۸.....	پدال زدن تا کانادا اثر هیتز مانلی

- عروس و مهمانی خیابانی اثر کیت کیلی ۱۶۳
- گلوری اثر لسلی نیکا آریماه ۱۸۰
- مرسدس بنز اثر مارتا کولی ۱۹۵
- به این دلیل که چون اثر مانوئل مانوز ۲۱۶
- سوت خانوادگی اثر جرارد وودوارد ۲۳۱
- دکمه‌بازی اثر فیونا مک‌فارلین ۲۴۵

مقدمه

در تابستان ۱۹۱۷، ونسابل «علامت روی دیوار» را خواند، داستانی کوتاه به خواهرش ویرجینیا داد که در نخستین کتاب منتشر شده از سوی انتشارات هوگارت پرس چاپ شده بود. این هفدهمین سال به تازگی توسط وولف شوهرش، لئونارد تأسیس شده بود. ونسا در نامه‌اش خطاب به ویرجینیا از او پرسید، «چرا داستان‌های کوتاه بیشتری نمی‌نویسی؟ تمایلی داری وجود دارد که کاملاً رضایت‌بخش است، ولی نمی‌توان آن را از رمان به دست آورد.»

ویرجینیا وولف همیشه به دنبال کتاب رضایت خواهر هنرمندش بود. با این حال، با خودم فکر می‌کنم که آیا نویسندگان بزرگ خانم دالووی^۱ واقعاً نیاز داشت که به سمت نوشتن داستان کوتاه در مقابل رمان بویق شود. زیبایی رمان می‌تواند در تنوع و گستردگی آن باشد، ولی همین شاه‌راه‌ها و بیراهه‌ها می‌تواند داستان کوتاه را خراب کند. اگر تصور شما نسبت به داستان و رمان آن چنین است، که شامل مجموعه‌ای از تصاویر، شخصیت‌ها، روابط، و ساخت و کارهاست، باید بدانید که اینها همگی تنها باعث سخت و خشک شدن رمان و شلوغ و پلوغ شدن داستان می‌شود.

امروزه بعد از گذشت سال‌ها از نامه ونسا بل به خواهرش، هم‌بنابر، احتیاج است که بگوئیم داستان کوتاه چه چیزی نیست: داستان کوتاه، حکایت و مثل و بخشی از یک رمان و یک انشاء یا مقاله نیست.

گاهی اوقات داستان‌های کوتاه گنگ و مبهم تمام می‌شوند، ولی نمی‌توانند پایانی نامشخص داستان کاملی به حساب آیند. گاهی اوقات خواننده در پایان یک داستان کوتاه احساس می‌کند که از یک تخته سنگ به پایین پرتاب شده است؛ چه اتفاقی افتاد؟ قرار است چه اتفاقی برای آن‌ها بیفتد؟ اگر خواننده در انتها با چنین سؤالاتی مواجه شود، این نشان می‌دهد که احتمالاً هنوز شکل داستان درست نیست. اگر معنا و

امتداد پایان یک داستان را متوجه نشویم، اگر من همان قطعیتی را که در خروج یک فرد از در احساس می‌کنم، احساس نکنم، این نشان می‌دهد که یک جای کار ایراد دارد. شروع داستان کوتاه حتی بیشتر از انتهای آن احتیاج به توجه نویسنده و خواننده دارد. خواننده باید سریعاً درگیر داستان شود. البته این مسئله به این معنا نیست که خوانندگان حتماً باید ابتدای داستان را متوجه شده و بفهمند. تنها به این معناست که نویسنده در قرار دادن ما در دنیای داستان موفق بوده است، و ما آن قدر با آن درگیر شده‌ایم، و احساس کنجکاوی و تعهد نسبت به آن داریم که نمی‌خواهیم تا انتها رهائش کنیم.

ابتدا و انتهای داستان کوتاه قسمتی از راز عجیب این صورت ادبی است و نشان می‌دهند که چرا با رمان، رمان کوتاه با حکایت و مثل و یا یادداشت تفاوت دارد. داستان کوتاه تمایز و کمالی ویژه این صورت ادبی دارد (ونسا بل کلمه صورت ادبی را به خوبی که برده است)، کمالی که توجهی به خودش جلب نمی‌کند.

زمان در داستان، از اوقات در جریان، و گذشته آن، که می‌توانید آن را پس‌زمینه یا روح داستان بنامیم، گاهی اوقات به یکدیگر فشار می‌آورند. گاهی اوقات گذشته از زمان حال جلو زده، و تلاش می‌کند که حرکت به سمت جلو را متوقف کند. ولی در داستان‌های نویسندگان بزرگ، داستان کوتاه، مانند ماویس گالانت، آلیس مونرو، کاترین آنه پورتر، ویلیام تروور، همیشه رهبری جنگل انبوه تخیل برای دنبال کردن وجود دارد.

داستانی که با رفتن به گذشته شروع می‌شود، بخند این است که ما گاری را قبل از اسب ببینیم. در یک شروع خوب، خواننده در دنبال داستان، یعنی در زمان حال، حضور دارد، و زمانی که گذشته آرام‌آرام وارد داستان می‌شود، کاملاً تفاوت حال و گذشته را متوجه می‌شود. امروزه نویسندگان داستان کوتاه، وجه کمتری به گذشته شخصیت‌ها، اصل و نسب‌ها، و داستان‌های جنگی کرده‌اند. با این حال هنوز زمان، مؤلفه‌ای بسیار قوی در داستان کوتاه است به طوری که کسی اگر ما از گذشته شخصیت‌های داستان اطلاعی نداشته باشیم، از طریق رفتار و حرکت آنها در زمان حال، از گذشته‌شان مطلع می‌شویم.

در داستان کوتاه، همیشه در زمان حال، سایه‌ای از اینکه چه چیزی گفته یا گفته نشده، چه چیزی توسط افراد تصور شده، ولی به حقیقت نبیسته، و یا حتی سایه‌ای از یک آرزو افکنده شده است. هرچه طرح داستان جلوتر می‌رود، گذشته و حال بیشتر روبه‌روی هم قرار می‌گیرند، و شخصیت‌ها در این نزاع تقلا می‌کنند و دست و پا می‌زنند.

1. Mavis Gallant
2. Alice Munro
3. Katherine Anne Porter
4. William Trevor

موفقیت بزرگ‌تر زمانی حاصل می‌شود که مهارت‌های نویسنده به خواننده اجازه می‌دهد تا بدون اینکه متوجه شکل و تکنیک‌های داستان بشود در جریان داستان قرار بگیرد. داستان «آن قدر خوب که نمی‌تواند واقعی باشد» اثر میشل هانیون^۲ مثالی بر این سخن است. در این داستان، برای والدین گیل، که دختر معنادی در حال ترک بود، گذشته تماماً به معنای اعتیاد به الکل و مواد مخدر دخترشان است. هریت، که مسئول خانه‌داری آنها بوده و دوستانشان هم هست، خودش هم در حال ترک بوده و به گیل از همان دریچه نگاه می‌کند. گیل قبلاً بارها برای ترک اقدام کرده ولی موفق نشده است، و در دنیایی فاسد و رقت‌انگیز که با جزئیات با خوشحالی برای هریت تعریف می‌کند ناپدید می‌شود. او تبدیل به متخصص کلاس‌های درمانی مختلف شده. گیل می‌گوید: «من داستان‌تدان بی‌نام رو دوست دارم، چون آدم‌ها اونجا دچار بدبینی می‌شن. اون‌ها به اندازه‌ی کسی کارهای غیر قانونی انجام دادن و به اندازه‌ی کافی هم دستگیر شدن. منظورم اینه که بدبینی‌شون اکتسابیه و خودشون باعث این بدبینی شدن... ولی جلسات الکلی‌های بی‌نام بیشتر خرس می‌گذره.»

مثلاً پدر ه ماد عاشقه، ولی عیب‌دار که همیشه حواسشان به گیل هست، و هم‌زمان هم می‌خواهند به او اعتماد کنند و هم خودشان را از دل شکستگی مکرر در امان بدارند. آنها فکر می‌کنند چون گذشته بارها یک اتفاق افتاده از آینده خبر دارند. بعد از کمی، خواننده متوجه می‌شود که آنها اتفاقات زمان حال را ندیده گرفته و نسبت به آن کور هستند، و انتهای داستان هم‌اها امید و یأس را به ما نشان می‌دهد. هانیون در داستان خود به ما نشان می‌دهد که گذشته هرچند که می‌خواهد باشد، آینده ناشناخته است.

داستان «بودایی»^۳ اثر آلان روسی^۴ درباره راهبی در صومعه‌ای در سری‌لانکا است، که مبتلا به بیماری ناشناخته و ناتوان‌کننده‌ای شده، و هنوز مطمئن نیست که مثل قبل به کارهایش ادامه دهد. او در تمام اوقات باید توجه کامل به دست‌های تراوادا داشته باشد. او «از زیر بار مسئولیت‌های مربوط به آئین بودایی‌اش شل شده. خالی بکرده بود، مراقبه‌اش را رها نکرده، و هیچ لحظه‌ای در انجام تمریناتش حتی غفلت نمی‌کرد. به بود» او برای تماسی تصویری با دانش‌آموزی آمریکایی برای جلسه‌ای آموزشی آمده می‌شود، و ما در این حین مطالبی از فشارهای شخصی خود او می‌آموزیم. مرد بودایی در خانه تولد شده و آجان، رهبرشان، به او دستور داده که به کشورش بازگردد، کاری که او اصلاً دلش نمی‌خواهد انجام بدهد. درحالی‌که او به سختی تلاش می‌کند تا بر زمان حال تمرکز کند، ولی مدام علائق و شکست‌های گذشته‌اش را مرور می‌کند. مرد بودایی چیزهایی که اکنون باعث می‌شود تا او خودش را شایسته برگشت به خانه و رفتن پیش

1. Too good to be true

2. Michelle Huneven

3. The Buddhist

4. Alan Rossi

خانواده و دوستان قدیمی‌اش نداند را عنوان می‌کند. او دیگر کسی که قبلاً بوده نیست؛ تمرینات روزانه‌اش و جان‌سپاری او نسبت به سنت‌های بودایی که انتخاب کرده، و فرار از کانادا، تمام چیزی است که او می‌خواهد.

آلان روسی، درد موجود در این داستان را با طنز موجود در تلاش‌های راهب برای ماندن در زمان حال علی‌رغم حرکت ذهنش به گذشته و آینده، توازن بخشیده است. او سخت تلاش می‌کند تا چیزی که می‌بیند را به تعلیمات بودائی‌اش مرتبط کند. درحالی‌که خواننده متوجه قلب آشفته او می‌شود. در خلال داستان، بیماری مرد راهب تا بی‌بی بیس می‌رود که هیچ چیز به جز تب و رویا باقی نمی‌ماند.

در داستان «باغ شناور»^۱ اثر ماری لاجپیل^۲ خواننده به سرعت احساس ترس و بدگمانی می‌کند.

بعد از جشن مردم به صف شده‌اند تا سوار تاکسی‌ها شده و به خانه‌هایشان بازگردند. یک نامریی نظامی که روی آن کلمه تاکسی چسبانده شده، و به طرز عجیبی، زنانی که پیش از این، دل به درون این تاکسی راهنمایی می‌شوند. و این گونه برایشان توضیح داده می‌شود. در بین تاکسی جایی برای مردان وجود ندارد، ولی به چه دلیل؟ پاسخ آن سخت نیست. اول، مادر راوی داستان وارد کامیون می‌شود، سپس برمی‌گردد تا مجسمه چوبی خدایان را بگیرد. جی‌مه پدر آب که از دریاچه منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کنند محافظت می‌کند، و نگهبان باده. خواننده گمان می‌کند که افرادی که در کامیون هستند، شامل، راوی به همراه مادرش و دو دختر دوست‌داشتنی که لباس‌های جشن پوشیده‌اند و مادرشان، احتیاج به کمک خیلی زیادی خواهند داشت. و چیز دیگری در این میان، آن گونه که به نظر می‌آید نیست، یعنی راوی ما، بدگمانی و ترس، ما را به درد حاصل از فقدان سوق می‌دهد.

سپس این داستان ما را متحیر می‌کند. این داستان در ابتدا، استانی محلی است، که در مکانی با جزئیات فرهنگی‌اش، در اطراف خانه و سواحل راه‌برخ می‌دهد. برای بسیاری از نویسندگان، بی‌عدالتی و مصیبت موجود در ابتدای داستان، خافه است، ولی ماری لاجپیل روایتش را از این لحظات فراتر برده و چیزی خلق کرده که خواننده فکرش را هم نمی‌کند. صحنه‌هایی شامل زیبایی، آرامش، و روزهایی که خوب سپری می‌شود.

در داستان «مسافر قابل اعتماد»^۳ اثر جوزف اونیل^۴، یک زوج بازنشسته از نیویورک به نوا اسکاتیا مهاجرت کرده‌اند. آنها قصد دارند برای یک‌سال در آنجا اقامت کرده و بعد برای آینده‌شان تصمیم بگیرند. همچنان که خودشان را با زندگی در مکانی زیبا سازگار می‌کنند، برای خاطراتشان از زندگی‌هایی که نکرده‌اند عناوینی اختراع می‌کنند. «ما در

این دنیای مشروط ماجراجو، جاسوس، کنسول افتخاری، و کوچ‌نشین هستیم.»
 دلیل اینکه آنها از شهرشان نقل مکان کرده‌اند این است که از رویدادهای اجتماعی بی‌معنی، وقت‌گیر، و غیر قابل‌گریز دوری کنند. رویدادهایی مانند دیدارهای سالانه شاگرد قدیمی شوهر به نام جک پیل. آیا او اصلاً شاگرد قدیمی مرد بوده است؟ راوی به یاد نمی‌آورد، زیرا در طی این سال‌ها او به دو هزار شاگرد درس داده است. مرد نمی‌داند چگونه جک پیل را از دعوت خودش به خانه‌شان متصرف کند. فاصلهٔ نوا اسکاتیا با نیویورک آن قدر زیاد است که کسی برای یک شام به آنجا نمی‌رود، ولی این مسئله هم مانع او نمی‌شود. هر کاری می‌زبان انجام می‌دهد این مهمان خرفت را از دعوت خودش متصرف نمی‌کند.

در کنار طنز ناب حاصل از تعاملات اجتماعی ناخواسته، «مسافر قابل اعتماد» داستان عجیب است. دو پاراگراف در داستان وجود دارد که منظره خانه راوی را توصیف می‌کند، و مقایسه آن به خواننده این احساس را می‌دهد که راوی به زمان و مکان توجه زیادی ندارد. پاراگراف این مطلبی کلی است: «من قصد دارم که این چشم‌انداز را به صورت اصلی مورد بررسی قرار دهم زیرا خیلی حس عجیبی است که هر روز از پنجره به بیرون نگاه کنی و بفهمی که الان دقیقاً به کجا داری نگاه می‌کنی.» دومی خاص‌تر است: «ساحل ما ساحلی شنی و سنگی است. شن آن مخلوطی از سنگ‌های معدنی و کوارتز است.» و توصیفات همین‌طور ادامه دارد، انگار راوی الان می‌تواند به دنیایش اسمی داده و با این کار آن را از آن خوش‌کند. با توصیف این ویژگی‌های خاص لذت حاصل از این که کجا هستی و به چه همه می‌آید، بهتر از همه چیز، چیزی برای شناختن و یادگرفتن باقی می‌ماند: «روشن شدن چهره‌ی نیست که حقیقتاً به آن اشراف کامل داشته باشم.»

برای گلوری^۱، شخصیت داستان لسلی نیکا آریما^۲، ندادی یکی از احساسات زیادی است که او به طور عادی آن را احساس نمی‌کند. و از تبعات پدر و مادرش دوری کرده و زندگی‌اش تبدیل به تجربه‌ای ناخوشایند شده است. هنگام تولدش، نام او را گلوری بتوگود می‌گذارند. ولی پدربزرگش او را آن دختر صدا می‌زند. در پیش‌بینی می‌کند که گلوری موجود بدشأنی است. بدشأنی‌ای که تنها پدربزرگش قادر به دامن آن است، «بدشأنی‌ای که تمام تصمیمات او را تحت تأثیر قرار داده، و باعث می‌شود او، بارها و بارها دچار اشتباه شود.» در زمان کودکی، غرایزش به او می‌گوید که انگشتش را در دهان سگی خوابیده فرو ببرد.

غرایز مصیبت‌بار گلوری به شدت برای خواننده رضایت‌بخش است. چیزی اطمینان‌بخش در دیدن اشتباهات مداوم او وجود دارد. گلوری نمی‌داند که به چه دلیل کارهایش از روی بغض و کینه بوده؛ و به نظر می‌رسد که نمی‌تواند جلو خودش را هم

1. Glory

2. Lesley Nneka Arimah

بگیرد. در سی‌سالگی هنوز مجرد است، در مرکز تلفنی در شهر مینیولیس^۱ کار می‌کند، جایی که برای خودش جهنمی است، هم برای کارمندان و هم برای تلفن‌کننده‌هایی که به زودی بی‌خانمان می‌شوند. بعد از مدت کوتاهی، گلوری با شاهزاده رؤیاهایش ملاقات می‌کند. توماس مانند گلوری، اهل نیجریه است. مردی کاملاً خوش‌قیافه، فرزند پدر و مادری دکتر، که برخلاف گلوری در حال پیشرفت و رسیدن به مقاصد بالا در جامعه آمریکاست. توماس همه آن چیزی است که گلوری هیچ‌کدام از آنها نیست، و با این حال، در کمال تعجب، توماس خواهان ارتباط با گلوری است. گلوری او را تحسین می‌کند و در عین حال از او بدش می‌آید، و در طول نامزدی‌شان منتظر است تا فاجعه اتفاق بیفتد. بستگی به خواننده دارد تا تصمیم بگیرد که سرنوشت گلوری، در خودش بودن است یا نه. قلم قوی لسللی نیکا آریماه ما را اسیر داستان می‌کند، از اشتباه اول گلوری تا تصمیم احتمالی آخر او.

داستان سرسبز و «نیز»^۲ اثر مارتا کوولی^۳ با یک تصادف ماشین شروع شده و تبدیل به تفحصی دربار زندگی شخصیت‌های داستان، و زندگی ما می‌شود. کوولی قبل از شرح تصادف ماشین خراب را در صحنه‌ای کوهستانی قرار می‌دهد: «توده‌ای از ابرهای بزرگ آهسته به سمت من در حرکت بود. در پایین جاده، کنار رودخانه، بستری سنگلاخی و وسیع پوشیده گیاهان تار^۴ قابل مشاهده بود، و جویبارهایی که به آنجا خالی می‌شد، پایین‌تر، جویبارها به صورت جریان‌های کوچک آب با دقت از میان سنگ‌ها عبور کرده و به پایین می‌ریختند. انگار که کسی با چوبی بزرگ و تیز زمین را نشانه‌گذاری کرده باشد.» در اینجا طبیعت با تمام طمَش به چشم می‌خورد، آبشارهایی که مسیرهایی سرازیری ایجاد کرده و با خشونت با زمین مقایسه می‌شود. حرکت آب از میان سنگ‌ها خواننده را به یاد زمان می‌اندازد، چیزی که شخصیت‌های داستان چندان از آن برخوردار نیستند. این ازدواج، ازدواج دوم هر دوی شخصیت‌های داستان بوده، و ازدواج موفقی هم هست. آنها در کشور شوهر یعنی ایتالیا هستند، و پولشان را خرج خرید و بازسازی خانه‌ای در یک روستای دورافتاده کرده‌اند. این منطقه خالی از سکنه جوان و کودکانشان است، مردمی که همگی در شهر زندگی می‌کنند و تنها در تعطیلات به آنجا بازمی‌گردند.

عنوان داستان به علاقه جدید زن به ماشین‌های گران‌قیمت مربوط می‌شود. او و همسرش ماشین گلفی بسیار قدیمی دارند، ولی زن مدام و با علاقه‌ای عجیب به مرسدس‌ها و پورشه‌ها نگاه می‌کند. و این مسئله را به امور غیر منتظره مربوط می‌کند: زن به ماشین‌های لوکس نگاه می‌کند و با خودش فکر می‌کند، «آنها تصویری از امنیت به صاحبانشان می‌دهند، تصویری از منحصر به فرد بودن.» البته، در مورد ازدواج هم

1. Minneapolis
2. Mercedes Benz
3. Martha Cooley
4. Taro

چنین حرفی می‌توان زد. در پایان داستان، داستان کولی از تصادف ماشین به سمت پذیرش امور اتفاقی و غیر منتظره می‌رود.

داستان «حمایت»^۱ اثر پائولا پرونی^۲ نیز در کشور ایتالیا اتفاق می‌افتد، البته نه در منطقه‌ای بیلاقی و خالی از سکنه، بلکه در شهر رم. راوی از خانه‌اش در نیویورک بازمی‌گردد تا آخرین کریسمس را با مادر بزرگش، که هر لحظه ممکن است بمیرد، بگذراند. با اینکه مادر بزرگ خیلی ضعیف است و حتی نمی‌تواند غذاهای سنتی‌شان را بپزد، ولی هنوز هم بسیار هوشیار و دقیق بوده و او را به اجتناب از متعهد شدن به زندگی و ازدواج و بچه‌دار شدن متهم می‌کند. زمانی که راوی از مادر بزرگش در این باره سؤال می‌کند که آیا تاکنون اشتباهی در زندگی بلندش مرتکب شده است یا نه، او جواب می‌دهد که خیلی زیاد. «ولی از آنها فرار نکردم.» ولی راوی فرار کرده است و تا حالا ردی رباره آن به مادر بزرگ محبوبش دروغ می‌گوید. این زن با مرگ مادر بزرگ و در نتیجه فقدان گذشته، خانه، و سنت‌های خانوادگی‌اش، با زندگی و خاطرات خودش روبه‌رو می‌شود. «هیچ وقت نمی‌توان پیش‌بینی کرد چه کسی می‌تواند از تو حمایت کرده و چه کسی نه. و هیچ وقت هم نمی‌توان پیش‌بینی کرد که ما به چه کسی آسیب می‌زنیم. هر چه کسی را نجات خواهیم داد.» هیچ وقت هم نمی‌توان فهمید که آیا اصلاً چیزها به نام نیت وجود دارد.

در داستان «نقطه آبی»^۳ اثر کیت فیسر^۴ خواننده منتظر است تا بدشانشی، خودش را نشان بدهد. مواد مخدر ناآشنا می‌دهد. «باید بجویم یا قورت بدهیم؟» ماده مخدر، نقطه آبی نامیده می‌شود و سسی نمی‌تواند این نقطه چه تأثیری دارد. با وجود فضای شوم حاکم بر آن، «نقطه آبی» داستان سیرینی است. کمبود عواطف و احساسات در آن به خواننده اجازه می‌دهد تا تجربه مواد را مزه کند و تجدید خاطرات شخصیت‌های داستان از دوران پاک‌ی و بی‌گناهی‌شان را قربان می‌کند.

پاک‌ی و بی‌گناهی در داستان «یک بی‌رحمی»^۵ اثر کوین بری^۶ هم به نمایش گذاشته می‌شود، پاک‌ی‌ای که نتیجه هوش محدود شخصیت داستان، دنی دونی است. نویسنده از طریق بیان جزئیات روز دونی هنگامی که از خانه خارج شده و سوار قطار همیشگی می‌شود، ما را وارد دنیای یکنواخت زندگی او می‌کند. برای دونی، مرید جوک تکراری درباره هوا، باران یا درخشش نور خورشید، و همچنین بررسی کمال‌گرایی به مقصد اسلیگو، راه‌هایی است که به او امنیت و اعتماد به نفس می‌دهد. دنی دونی بی‌رحمی عنوان شده در نام داستان بر روی دونی اجرا می‌شود، روال عادی زندگی او به

1. Protection
2. Paola Peroni
3. Blue Dot
4. Keith Fisner
5. A Cruelty
6. Kevin Berry

هم خورده و دنیایش از هم گسیخته می‌شود. عشقی که در آخرین خط داستان ابراز می‌شود به خواننده این امید را می‌دهد که دنیای دونی می‌تواند دوباره ساخته شده و شادی موجود در آن برگردد.

داستان «عروس و مهمانی خیابانی»^۱ اثر کیت کیلی^۲ زنی به نام مارتا را به تصویر می‌کشد، مادری بیست و هشت ساله و صاحب چهار فرزند، که با مردی به نام دنتون ازدواج کرده است. دنتون «مردی بزرگ‌هیکل، و عیاش است.» او «شبییه... شبیه خودش است.» مارتا کمتر از بقیه از ارزش خودش مطمئن است، خصوصاً در مقایسه با دیگر ساکن آن خیابان. مارتا خصوصاً خودش را با برونوین مقایسه می‌کند، خا‌اش را با خانه برونوین، و نوح پسر پرزحمت و وحشی‌اش را با مکس پسر او، «پسری قوی و نجیب‌زاده‌ای فضول، مثل مادرش» و تنها دوست نوح. ناراحتی مارتا از بودن در کنار برونوین با حس قدردانی از اینکه نوح دوستی دارد همراه است، با کمی شرمندگی؛^۳ اینکه بداند، اش به خوبی زندگی برونوین نیست، و با کمی اطمینان از اینکه او بهتر از برونوین عارضات بین همسایگان پرتعالی‌شان را مدیریت می‌کند. نویسنده چنان عمیق خواننده را در داستان از دید مارتا غرق می‌کند که پایش او را شگفت‌زده می‌کند. چیزی که مارتا حتمی به نظر می‌رسد، حس مادرانه قوی اوست، که تنها با دو کلمه «تاه»^۴ بیان می‌رود. و ما هم‌زمان، احساس می‌کنیم که بار خانواده بر دوش مارتا ست.

در داستان «به این دلیل که چون»^۵ نوشته مانوئل مانوز^۶، نلا که مادری نوجوان است از مدرسه اخراج شده تا با مادرش زندگی کند. پدر بچه، لاندو کوئینتانیلا، چندان پسر باهوشی نیست و هیچ مسئولیتی در قبال خانه نمی‌پذیرد. با این حال مادر نلا به عنوان تنها امیدش او را به ازدواج با این پسر ترغیب می‌دهد. «مادرش می‌گفت، «او نمی‌تواند به بالا‌بالاها برسد، ولی حداقل به جایی می‌رسد»^۷ که به کجا ما نمی‌دانیم، ولی در دنیای آنها لاندو به نسبت نلا از فرصت‌های بیشتری برخوردار است. دنیای نلا خیلی کوچک شده است. «نلا کنار راه‌پله که به سمت آمارا نشان در طبقه دوم می‌رفت نشسته بود. او نوزاد را در بغل گرفته و دلش برای روزی که آمارا به دیبرستان تنگ شده بود. حداقل در آنجا، خیال‌پردازی‌هایش این قدر بی‌پایه به نظر نمی‌رسیدند.» همه افراد در مجتمع بزرگشان، جایی برای رفتن داشتند، ولی نلا زندانی شده بود.

«به این دلیل که چون» سومین داستان آ. هنری مانوئل مانوز است. او نویسنده‌ای با صبری زیاد است، عجله‌ای برای فرستادن شخصیت‌هایش به فضای نمایشی و یا رسیدن به نتایج غلط ندارد. او محدودیت‌های زندگی‌شان را مشخص می‌کند تا خواننده

1. The Bride and the Street Party

2. Kate Cayley

3. The reason is Because

4. Manuel Manoz

عمیقا آنها را درک کند. مانوز حقیقت وجودی شخصیت‌هایش را درک می‌کند و با استفاده از آن با زبانی ساده و بی‌آلایش داستان‌هایی می‌نویسد که زیبا هستند. هسته شخصیت نلا هوش اوست: روشی که به زندگی دیگران نگاه می‌کند و آگاهی او نسبت به تغییر دیدگاه خودش. درام داستان، به صورت کاملاً غیر منتظره در پایان آن نمایان می‌شود. چیزی که به نظر بی‌خطر می‌آمد مشخص می‌شود که بد و معیوب است. الان نلا بیشتر از چیزی که فکر می‌کرد دچار مشکل شده، ولی در عین حال باید به مسئله مهمی هم فکر کند.

داستان «پدال زدن تا کانادا»^۱ اثر هیتز مانلی^۲ درباره خانواده‌ای است که «ماجرایوی و خطر کردن را دوست داشتند» خانواده‌ای که ما با آنها در حین رکاب زدن پدال به قایق اجاره‌ای برای نجاتشان از طوفان آشنا می‌شویم. بعد از رهایی از طوفان، پدال با خوشحالی از همسر و فرزندانش می‌پرسد که برای چه باید وثیقه‌ای برای قایق می‌گذاشتند. «فکر می‌کنند چه کار می‌خواهیم بکنیم؟... تا کانادا پدال بزنیم؟» این عبارت تبدیل به طنزی خانوادگی شده، که بارها و بارها به همراه اتفاقات دیگر تعریف می‌شود. به نظر می‌رسد که خانواده به خوبی می‌توانند خودشان را با خطرات و ماجراجویی‌ها وفق بدهند. ولی انگه‌ان طلاق رخ می‌دهد و نه تنها آینده‌شان، بلکه گذشته‌شان هم تغییر می‌کند. داستان دقیقاً همان جایی که شروع شده به پایان می‌رسد، در آن دریاچه طوفانی، ولی این بار هرگز کاملاً مشخص شده است.

«سوت خانوادگی»^۳ نوشته جارد رید^۴ در زمان اوضاع اقتصادی سخت آلمان بعد از جنگ در سال ۱۹۴۹ اتفاق افتاد و با اشاراتی شادی‌بخش شروع می‌شود: فلوریان روزی به طرز عجیبی موفق را شروع می‌کند و خریدهای خوبی در شهر انجام می‌دهد. وقتی به آپارتمانش باز می‌گردد خریدهایش را روی میز پهن می‌کند. «مدت کوتاهی را صرف چیدن آنها کرد، انگار هنرمندی بود که صحنه یک نقاشی را آماده می‌کرد. قوطی قهوه مرکز آن را تشکیل می‌داد. جوب‌های آب‌شسته تا شده، در کنار آن می‌درخشیدند. بسته‌ای تخم‌مرغ، مقداری توت سیاه، شعله‌ای کمره. همه چیز خیلی عالی بود، زیبا، و امیدبخش.» صدای در تحسین خریدهایش را بلند کرد. و در انتهای داستان دیگر هیچ زیبایی، و هیچ امیدی برای چیزی، به غیر از تنبلی او وجود نداشت. جنگ به خانه فلوریان آمده بود.

جنوویا لانکت^۵ در داستان «چیزی برای زنی جوان»^۶ جادوی داستان کوتا را در برخورداری از زمان‌های مختلف را به نمایش گذاشته است. همچنین داستانی است که

1. Paddle to Canada
2. Heather Monley
3. The Family Whistle
4. Gerard Woodward
5. Genevieve Plunkett
6. Something for a Young Woman